

رسول جعفریان

| ۷۷-۱۰۵ |

۷۷

آینه پژوهش | ۲۰۶
سال ۳۵ | شماره ۲
خرداد و تیر ۱۴۰۳

چکیده: نویسنده در نوشتار حاضر سی و هشتمین سلسله انتشارات با عنوان نسخه خوانی، متن چند نسخه را بررسی کرده است. برخی عناوین این متن ها عبارتند از:
سفر ناصرالدین شاه به عتبات به قلم آیت الله سید محمد حسین شهرستانی
نامه احمد بن حنبل در دفاع از مردم اردبیل علیه بابک خرمدین
یادداشتی نفیس در باره هدایای کتابی و... شاه عباس اول به سلطان مراد در سال ۹۹۸
گزارشی (از سال ۱۲۳۱ ق / ۱۸۱۶ م) از ساختن دوربین در فرنگ
شعری در نکوهش مشروطه نمایی
رابطه فقهاء دنیا و سلاطین دنیا از دید یک عالم عصر صفوی

Reading Manuscripts (38)

Rasoul Ja'farian

Abstract: In the present article, the author has examined the texts of several manuscripts as the thirty-eighth essay of the series titled "Reading Manuscripts." The text investigates the manuscripts, including:

1. "The Journey of Nasser al-Din Shah to the Holy Shrines" by Ayatollah Seyyed Mohammad Hossein Shahrestani
2. "Letter of Ahmad ibn Hanbal in Defense of the People of Ardabil Against Babak Khoramdin"
3. "A Note of Value Regarding the Gifts of Books, etc., from Shah Abbas I to Sultan Murad in the Year 998"
4. "Report (from the Year 1231 AH / 1816 CE) on the Invention of the Camera in Europe"
5. "A Poem Criticizing Constitutionalism"
6. "The Relationship between Scholars and Rulers from the Perspective of a Scholar in the Safavid Era"

These manuscripts are critically examined and discussed in detail in the article.

Keywords: Manuscript Studies, Nasser al-Din Shah, Ahmad ibn Hanbal, Shah Abbas I, Sultan Murad, Constitutionalism Critique, Scholars and Rulers.



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی

سفر ناصرالدین شاه به عتبات به قلم آیت‌الله سیدمحمدحسین شهرستانی

مقدمه

متن باارزش زیر توسط آیت‌الله سیدمحمدحسین شهرستانی (فرزند آیت‌الله سیدمحمدعلی) از عالمان کربلا در نیمه دوم قرن سیزدهم و اوایل قرن چهاردهم هجری نوشته شده است. ایشان چنان‌که در شرح حال خودنوشت خویش آورده است، در شب پنج‌شنبه ۱۵ شوال سال ۱۲۵۶ به دنیا آمد، در سیزده سالگی عازم زیارت کربلا شد و همان‌جا مشغول تحصیل شده است (بنگرید: مقدمه تحقیق ادلة الاحکام، ص ۶۵). وی از شاگردان زبده مرحوم آیت‌الله محقق فاضل اردکانی [از عالمان بزرگ کربلا و متوفای ۱۳۰۲ ق] بوده و اجازه مفصلی برای او نوشته است (تحقیق ادلة الاحکام، ص ۷۳-۷۶). اطلاعات تفصیلی درباره زندگینامه ایشان در مقدمه همان اثر آمده است.

زمانی که ناصرالدین شاه در سال ۱۲۸۷ به زیارت عتبات آمد، نویسنده که خود از جمله مستقبلین از وی در مسیب، در مسیر نجف به کربلا بود، شرحی از سفر او نوشته است. این گزارش، در کتاب وی زوائد الفوائد (چاپ استاد سید احمد اشکوری، ۱۴۳۰ ق) آمده است و مصحح کتاب تحقیق ادلة الاحکام - اثری از مرحوم سیدمحمدحسین شهرستانی که به تازگی تصحیح و منتشر شده است - آن متن را در مقدمه، به نقل از زوائد آورده است. درگذشت این عالم بزرگوار در سال ۱۳۱۵ ق رخ داده است.

سفرنامه ناصرالدین شاه به عتبات با عنوان شهریار جاده‌ها منتشر شده است (به کوشش محمدرضا عباسی و پرویز بدیعی، کتابخانه ملی، ۱۳۷۲). شاه طبق معمول گزارش سفر را نوشته (یا کسی تقریر او را می‌نوشته) و این سفرنامه هم از جمله سفرنامه‌های اوست. طبعاً برخی از اطلاعات گزارش سید شهرستانی را با گزارشی که در سفرنامه شاه آمده است، می‌توان مقایسه کرد؛ از جمله روز پنجم ماه رمضان از آمدن به کربلا، جایی که نویسنده ما هم گزارش آن را نوشته، سخن گفته است (ص ۱۱۲). مقایسه اینها می‌تواند اطلاعات را تکمیل کند. شهرستانی نام شماری از افراد را آورده است و شاه هم میان عالمانی که به استقبال آمده بودند، از افرادی از جمله سیداحمد شیخی پسر سیدکاظم رشتی یاد کرده است؛ نامی که در گزارش شهرستانی نیست، اما در مقابل از برخی دیگر از عالمان کربلا یاد شده است. در این باره جزئیات شهرستانی بیشتر است.

یک مورد قابل تأمل، نیامدن آیت الله میرزا حسن شیرازی - میرزای بزرگ - در نجف به دیدار شاه یا استقبال از اوست. شاه در سفرنامه نوشته است: «میرزا حسن شیرازی که از اجله علماست و به استقبال هم نیامده بود، حضور هم نیامده بود و ندیده بودم. در صحن، مشیرالدوله او را آورد، دیدم. ملای وارسته ای است. به نظر آدم خوبی آمد. بسیار هم می گویند فهیم است. شباهت به شکل شیخ سعدی شاعر مرحوم شیرازی دارد. قدری صحبت شد. به گوش ما دعایی خواند» (ص ۱۳۸). نکته شگفت اینکه معلوم نیست چرا در جای دیگر از همین سفرنامه نوشته است: «آقامیرزا حسن شیرازی از اجله علماست، در استقبال آمده بود، اما امروز نبود» (ص ۱۳۳). به یقین این اشتباه ناصرالدین شاه یا کسی است که تقریر او را نوشته است. دیدیم که شاه (بعد از این) نوشته است که اصلاً میرزا نیامد و فقط در صحن او را دید. در ضمن نگفته است که مشیرالدوله را خودش فرستاد و اصرار هم کرده بود. گزارشگر ما می گوید دیدار هم نه در صحن، بلکه در حرم نزدیک رأس (طرف سر امام حسین) صورت گرفت.

یک مورد نویسنده ما از دادن انگشتی الماس به میرزا [ظ: میرزای شیرازی] یاد می کند و به دلیل آنکه شفاعت و وساطت درخواستی آنها را از دولت عثمانی برای بردن عسکر از سه شهر نپذیرفت، انگشتی را از او قبول نکردند. این مسئله را در گزارش زیر، ذیل بار دومی که شاه به کربلا می آید نقل می کند.

متن عربی نوشته شده است و بنده آن را چنان که در مقدمه تحقیق ادلة الاحکام آمده است (تصحیح محمد مهدی الارگانی البهبهانی، قم، مؤسسه دار العلم، ۱۴۰۰ ش، ص ۵۹-۶۴)، ترجمه کردم. گفتنی است سرور ارجمند جناب آقای حجت الاسلام والمسلمین حاج سید جواد شهرستانی، از احفاد ایشان است و نسب شان این چنین «سید جواد بن سید عبدالرضا بن سیدزین العابدین بن سید محمد حسین شهرستانی» به نویسنده می رسد.

متن گزارش سفر ناصرالدین شاه به عتبات به قلم سید محمد حسین شهرستانی

از جمله حوادث سال ۱۲۸۷ این است که سلطان عادل ناصرالدین شاه، عزم زیارت امام حسین (ع) را کرد. در این باره از سلطان عبدالعزیز عثمانی اجازه گرفته شد و او اجازه

داد. آن‌گاه شاه حرکت کرده، با رجال و سپاه آمد تا در کرمانشاه توقف کرد. اهالی کرمانشاه درحالی‌که از والی خود عمادالدوله علی‌قلی میرزا شاکی بودند، برسر راهش درآمدند. وی به آنان وعده داد که پس از بازگشت از سفر او را عزل کند. ناصرالدین شاه بخشی از اسباب و سپاه را در آنجا گذاشت و همراه شماره اندکی از سپاه و تعداد زیادی از حرم و خدم با اسباب و اثاثیه سلطنتی و شماری از ارکان دولت مانند وزیر و دبیر و ... راهی زیارت (عتبات) شد. والی بغداد مدحت پاشا و کامل پاشا از طرف سلطان عبدالعزیز تا خانقین آمده، در آنجا از وی استقبال کردند. سپس او را وارد بغداد کرده، برای سپاه پلی در انتهای بغداد قدیم قرار داده و شاه را در قصری بلندمرتبه و زیبا که به احترام او تعمیر [ساخته] شده بود، اقامت دادند. برای او یک کشتی بخار نیز برای رفت‌وآمد از شط قرار دادند و از همان جا و با همان کشتی وی دومرتبه به زیارت سلمان فارسی به مدائن رفت. [یک بار در آخر شعبان بوده و ناصرالدین شاه شرح آن را که اتفاقاً خطرناک هم بوده، نوشته است: شهریار جاده‌ها، ص ۹۹ به بعد].

۸۱

آینه پژوهش | ۲۰۶
سال ۳۵ | شماره ۲
خرداد و تیر ۱۴۰۳

گفته می‌شود که وقتی به ایوان مدائن نگریست، به ارکان دولتی که همراهش بودند گفت: به نظر شما من عادل‌تر هستم یا انوشیروان؟ آنها گفتند: شما، شاه گفت: می‌دانم این را زبانی می‌گویید؛ با این حال حق به زبان شما جاری شده است. برای اینکه کسری، وزیری چون بوذرجمهر داشت، و ارکان دولت وی همه از حکما و ادبا و افرادی بودند که صلاح رعیت را می‌خواستند؛ برای همین شهرت به عدالت داشت. اما من تمام خدم و حشمم یا ظالمانی هستند که به حشر و نشر باور ندارند، یا صوفی و ملحد و تمام و شراب‌خوار و کبوترباز هستند؛ با این حال شهرت به عدل و انصاف دارم؛ پس من عادل‌تر و عادل‌ترم [ظاهراً این گزارش در سفرنامه شاه نیامده است].

سپس شاه از بغداد به کربلا رفت تا آنکه روز سه‌شنبه پنجم رمضان [۱۲۸۷] در مسیب فرود آمد. در آنجا شماری از عالمان و خادمان حرم، از او استقبال کردند. از جمله سیدسند حجت‌الاسلام حاج میرزا علی نقی طباطبایی، شیخ فرید شیخ زین‌العابدین مازندرانی، شیخ صفی شیخ محمدرضا نجفی، سیدسند میرزا صالح شهرستانی و شماری از طلاب و سادات که حدود چهل نفر می‌شدند؛ همین‌طور سیدحسین آل‌رضوی کلیددار حرم عباس (ع). من هم در زمره آنها بودم و به امر پدرم همراهی کرده بودم.

ما روز سه‌شنبه بعد از ظهر حرکت کرده و دو ساعت از شب چهارشنبه گذشته، در مسیب فرود آمدیم؛ شبی با نگرانی و هوای ابری و رطوبت [لیلة مغتمة، ماطرة، ملبوبة]. در آنجا خیمه بزرگی بود که به امر میرزا صالح (شهرستانی) آماده شده و ما آنجا فرود آمده به استراحت پرداختیم.

در این وقت جماعت در فکر بودند که چطور در این شلوغی که در آن فرزند مادرش را نمی‌شناخت، خبر آمدنشان را به شاه برسانند. من و شماری از رفقا نزدیک شط رفتیم، دیدیم گروهی به آن سمت می‌آیند. از یکی پرسیدیم: تو کیستی؟ گفت من از فراشان هستم. گفتیم: آیا می‌توانی نوشته‌ای را به اردو برسانی؟ این نوشته از حجت الاسلام حاج میرزا علی نقی (طباطبایی) به عموزاده اش جناب سید محمد صادق بود که همراه شاه آمده [شاه مکرر در سفرنامه اش با عنوان «سید صادق» از این شخص یاد می‌کند و جایی هم نوشته است: آقا سید صادق علمای کاظمین را به حضور آورد (ص ۱۰۷)، و علمای کربلا را: (ص ۱۱۹)] و خیمه او نزدیک خیمه مادر شاه بود. به او قول جایزه هم دادیم. او با خوش رویی و بزرگواری پذیرفت.

با وی به خیمه برگشت، نامه‌ای نوشتیم که ما برای استقبال آمده‌ایم، این خبر را به شاه برسان. او در جواب نوشت: تا صبح بمانید، خبر خواهد آمد.

زمانی که خورشید طلوع کرد، او فرزندان و شماری از همراهانش را با اسب و خدم فرستاد. ما سوار شدیم، از پل عبور کردیم تا وارد لشکرگاه شدیم. خیام‌های متعددی را دیدیم که در صحرا زده بودند و بسیار زیبا و استوار بود. خیمه شاه هم در غایت عظمت و بزرگی در میانه آنها بود.

ما نزد سید [محمد صادق] رفتیم. او خبر را به ندیم مقرب شاه، عضدالملک علی رضاخان فرستاد. وی برای ما از شاه اجازه ورود گرفت. آمدیم، ابتدا به خیمه ندیم (عضدالملک) وارد شده، و یک نفر یک نفر ما را برای رفتن حضور انتخاب کردند تا آنکه دوازده نفر گزیده شدند. وقتی برخاسته و نزدیک باب خیمه شاه رسیدند، یک مرتبه همگی هجوم کرده وارد شدند. هرچه خادمان شاه ممانعت کردند، ممکن نشد.

زمانی که پرده کنار رفت و ما وارد صحن خیمه شاه شدیم، شاه به احترام عالمان، از تختی که نشسته بود برخاست و تا وقتی که همه در جای خود نشستند، همچنان

ایستاده بود. سپس به همه خوش آمد گفت و از تک تک افراد با روی خندان احوالپرسی کرد. سپس از چند مسئله عادی بی اهمیت پرسید، از جمله فاصله مسیب تا کربلا و همین طور فاصله تا نجف. از دوری راه هم گلایه کرد، سپس اجازه مرخصی داد. زمانی که جماعت خارج می شدند، باز روی پا ایستاد و گفت: من به این مقدار که آمدید راضی نشدم، و سزاوار است که در کربلا باز نزد من بیایید.

در آن وقت که شب پنجشنبه بود، ما به کربلا بازگشتیم. شاه روز پنجشنبه هفتم رمضان نزدیک مغرب به کربلا وارد شد. از باب صحن درآمد، زیارت کرد، و به محل اقامت (معسکر) خود رفت. لشکرگاه او نزدیک باب نجف در بردیه بود.

شاه در هر شبانه روز، بین ظهر و مغرب برای زیارت می آمد. صحن را برای وی خلوت می کردند، او و خانواده اش زیارت کرده، دوباره به منازل خود باز می گشتند. در باقی اوقات مردم در رفت و آمد به حرم آزاد بودند.

روز شنبه، از عالمان خواست تا به محل اقامت وی بروند. جناب میرزا علی نقی [طباطبایی]، فاضل محقق الاستاد اردکانی و جمعی دیگر در یک گروه کوچک نزد شاه رفتند و نهایت احترام را به آنان گذاشت.

بعد از چند روز، سه شنبه ۱۲ رمضان از کربلا به سمت نجف حرکت کرد و پنجشنبه ۱۴ رمضان وارد این شهر شد. در آنجا نیز با عالمان به همان شکل کربلا رفتار کرد. در نجف نزدیک باب السور اقامت داشت، از آنجا به زیارت می رفت و به همان جا بازمی گشت. محل آن در وادی السلام نزدیک بحر (دریای نجف) بود.

در این وقت شاه دستور بازکردن خزینه حرم را داد که باز شد، و او به ملاحظه اموال و آنچه از جواهرات و اشیاء زینتی بود، پرداخت. سپس دستور ضبط آنها را در دیوان داد تا از حوادث روزگار ایمن باشد. سپس به عالمان و خادمان و فقرا و ایتم، اموال زیادی را به رسم انعام توزیع کرد، هدایای خوبی داد.

زمانی که می خواست با نجف وداع کند، از سید جلیل و محقق نبیل، جناب میرزا محمد حسن شیرازی خواست تا نزد وی برود. ایشان میان عالمانی که از او استقبال کرده بودند، و این هم به دلیل شدت ورع او از درآمیختن با آنها بود. برای این کار، شاه

مشیرالدوله محمدحسین خان را نزد وی فرستاد. او به منزل میرزا آمد، در دالان منزل ایشان روی خاک نشست. تصمیم میرزا، پذیرش درخواست شاه نبود، تا آنکه خیلی اصرار کردند. قرار شد ایشان به حرم بیاید و نزدیک «رأس» دیداری صورت گیرد. در آنجا شاه به وی احترام فراوان گذاشت و از او خواست تا دعای سفر برایش بخواند. آن گاه با وی خداحافظی کرد و روز ۱۹ رمضان از نجف خارج شد و روز بیستم وارد کربلا شد.

زمانی که شاه در ۲۳ رمضان خواست از کربلا برود، دستور داد فاضل اردکانی حاضر شود. ایشان هم در حرم حاضر شد، شاه او را احترام کرد و از وی خواست کنارش بنشیند و با او صحبت کرد و مسائلی را که داشت، گفتگو کرد. همچنین از او خواست آیه سفر را بخواند.

آن گاه و پس از آنکه جوایز و عطایی را به عالمان و خادمان و فقرا و ایتام داد، حرکت کرد؛ درحالی که دو هزار دینار در اختیار فاضل اردکانی گذاشت تا بین فقرا تقسیم کند.

گفته شده است وی برای جناب میرزا انگشتری از الماس فرستاد، اما وی قبول نکرد؛ چراکه او خواسته ایشان را برای وساطت جهت رفع عسکریه از سه شهر [مقدس نزد عثمانی‌ها] نپذیرفته بود. طبعاً از سوی شاه و حرم او، اموال فراوان و خلعت‌های زیادی به خدام رسید.

در این وقت شاه به بغداد بازگشت، هدایی به پاشاها و عسکر داد و خلعت‌های فراوان بخشید. سپس به زیارت سامرا رفت؛ درحالی که او سوار بر کشتی بخار بود؛ اما خدم و حشم در اطراف شط حرکت می‌کردند تا آنکه به خان النجار رسیدند. در آنجا به دلیل کمی عمق آب، کشتی نتوانست پیشتر برود. شاه پیاده شد و بقیه راه را همراه نیروهای عسکری سوار شده حرکت کرد؛ درحالی که به دلیل تدارک ندیدن وسایل مورد نیاز به سختی افتادند، به طوری که بسیاری از اسب‌ها و شترها تلف شدند. گفتنی است بیش از پنج هزار قاطر از قاطرهای بخّاتی در این سپاه برای حمل بارها بود و این جدای از اسب‌ها و الاغ‌ها و استرها بود. شاه دو روز در آنجا ماند و پس از آنکه خلعت‌های فراوان به خدام داد، بازگشت.

زمانی که شاه به کرمانشاه بازگشت، مردم آنجا خواستار آن بودند تا به عهد خود وفا کند. شاه دستور داد تا به اصلاح امور آنان پردازند. تصمیم بر آن شد تا عمادالدوله به عنوان

حاکم بماند، اما فرزندانش از آنجا دور شوند؛ چراکه آنها به افساد میان رعیت مشغول بودند. نمایندگان هم برای نظارت بر اصلاح امور رعیت در آنجا گماشته شدند تا مبادا عمادالدوله (علی قلی میرزا بن محمد میرزا بن فتحعلی شاه) از مخالفان که شکایت کرده بودند انتقام بگیرد.

پس از آن شاه در پناه خداوند به طهران بازگشت.

نامه احمد بن حنبل در دفاع از مردم اردبیل علیه بابک خرمدین

امروز در حال مرور بر کتاب السنه ابوبکر خلال (م ۳۱۱) بودم. در آنجا (مجلد ۱-۳، ص ۱۴۷-۱۴۸) نامه‌ای از احمد بن حنبل (م ۱۲ ربیع الاول ۲۴۱) به ابوالحسن علی بن عبدالله بن جعفر مدینی دیدم که درباره بابک خرمدین، مردم اردبیل و لزوم ارسال کمک برای دفاع از مردم این شهر نوشته است. شورش بابک از سال ۲۰۱ تا ۲۲۳ به درازا کشید. چنین نامه‌ای برای بنده جالب بود، شاید در جاهای دیگر از آن یاد شده باشد. برای من از اینکه این سند تاریخی، ارتباط جریان اهل حدیث بغداد را با ماجرای بابک و به ویژه مردم اردبیل نشان می‌دهد، جالب است. طبعاً به جنبه‌های دیگر قضیه کاری ندارم.

متن نامه

سلام علیک، فانی احمد الیک الله الذی لا اله الا هو، اما بعد:

أحسن الله الیک فی الامور کلها، و سلّمک و ایانا من کل سوء برحمته، کتبت الیک، و أنا و من أعنی به فی نعم الله متظاهرة، أسأله العون علی أداء شکر ذلک، فانه ولیّ کل نعمة، کتبت الیک رحمک الله فی أمر لعلّه أن یكون قد بلغک من امر هذا الخرمی، الذی قد ركب الاسلام بما قد رکبه به من قتل الذریة و غیر ذلک، و انتهاک المحارم، و سبب النساء، و کلّمنی فی الکتاب الیک بعض إخوانک رجاء منفعة ذلک عند من یحضرک ممکن له نية فی النهوض الی أهل اردبیل و الذب عنهم و عن حریمهم، ممن ترى أنه یقبل منک ذلک، فإن رأیت رحمک الله لمن حضرک، ممن ترى أن یقبل منک، فانهم علی شفا هلكة و ضیعة و خوف من هذا العدو المظل، کفاک الله و ایانا کل مهم، و السلام علیکم و رحمة الله و بركاته و کتب.

او می‌گوید در حالی نامه می‌نویسم که من و تو در میان نعمت هستیم. خداوند کمک کند تا شکر آن را به جای آوریم. نامه‌ای به تو نوشتم درباره امر این «خرمی» که بسا خبرش به تو رسیده که چه بر سر اسلام آورده، از قتل مردمان، هتک حرمت‌ها و اسیر گرفتن زنان. برخی از دوستان تو در اینجا گفتند به تو نامه‌ای بنویسم، شاید بتوانی کسانی را که نزد تو هستند تحریک به دفاع از مردم اردبیل کنی. آنها در وضعیت بسیار هلاک‌کننده‌ای از سوی این دشمن گمراه هستند. خداوند ما و شما را کفایت کند (تمام).

در خبر دیگری هم آمده است که احمد بن حنبل مردم را تحریض به جنگ علیه بابک می‌کرد. او در این باره نامه‌هایی هم به ابوالولید و نیز به والی بصره نوشت و آنها را تحریک به خروج بر ضد بابک کرد (همان، ص ۱۴۸). (۱۹ آبان ۱۴۰۰).

یادداشتی نفیس درباره هدایای کتابی و ... شاه عباس اول به سلطان مراد در سال ۹۹۸

پس از مرگ طهماسب در سال ۹۸۴، فرزندش شاه اسماعیل دوم بر سریر قدرت نشست؛ مردی عصبی و نامتعادل که شمار زیادی از افراد خاندان را کشت. این امر سبب مخالفت قزلباشان با وی شد و او را در سال ۹۸۵ کشتند. پس از آن محمد شاه بر تخت نشست و طی ده سال سلطنت صفوی را در موقعیت لرزان اداره کرد؛ در حالی که اطراف و اکناف بلاد ایران، مورد تهاجم قرار گرفته بود. در درون دولت صفوی هم میان امرای قزلباش نزاع در جریان بود.

این وضع ادامه داشت تا آنکه شاه عباس اول در سال ۹۹۶ با تلاش علی‌قلی خان شاملو، بر تخت سلطنت صفوی جلوس کرد و وارث یک مملکت آشفته شد. آن وقت بزرگ‌ترین دشمنان این دولت، دولت عثمانی بود. سلطان وقت صفوی مراد سوم بود.

پیش از این، سپاه عثمانی در سال ۹۹۳ به ایران یورش برد و در سال ۹۹۴ تبریز را گرفت. قاضی احمد قمی خبر از ورود عثمانی‌ها به شهر تبریز داده و اینکه «منابر و مساجد را جهت آنکه بر بالای آن سب صحابه شده، سوختند». همچنین «تمامی کتاب‌ها که احادیث و کلام علما بود و به خطوط استادان تحریر یافته بود» آتش زدند. در جانب شرق نیز ازبک‌ها تاخت و تاز می‌کردند و مشهد را زیر سلطه خود گرفتند.

شاه عباس به اجبار تن به صلح با عثمانی‌ها داد تا بتواند از یک‌ها و نیز نابسامانی‌های داخلی را آرام کند. او پذیرفت آنچه عثمانی‌ها متصرف شده‌اند، در اختیار آنان باشد. حیدر میرزای صفوی را هم به عنوان گروگان به آنان سپرد (سال‌ها بعد حیدر فرزند حمزه میرزا در مرض طاعون در همان دیار عثمانی وفات کرد [عالم‌آرای عباسی: ۲/ قسمت ۱، ص ۵۳]). سرزمین‌های تصرف شده توسط عثمانی، تنها در سال ۱۰۱۴ زمانی که شاه عباس بر شرق و اوضاع داخل کاملاً مسلط شده بود، طی نبردهایی بازپس گرفته شد.

نوشته زیر روی برگه از یک نسخه خطی عثمانی (که دوستی فرستاد و هیچ خاطرش نبود از چه نسخه‌ای برداشته) یادآور این توافق است. شاه عباس هدایایی از کتاب‌های نفیس و جز آن به استانبول فرستاده است. در یادداشت توضیحی ذیل هدایا، آمده است که شاه پذیرفته است آنچه توسط عثمانی تصرف شده در اختیار آنها بماند و شاه عباس از طرف آنها در باقی ولایات عجم حکومت کند! متن این صلح اکنون در اختیار بنده نیست تا این بند را دقیق چک کنم. به هر حال آنچه در این نوشته مهم است، صورت هدایا به ویژه کتاب‌های ارسالی است. در اینجا از شاه عباس به «عباس میرزا» تعبیر شده است. کلماتی بود که نتوانستم بخوانم.

عنوان آن و متن زیر چنین است:

تفصیل سوغات عباس میرزا شاه ولایت مملکت ایران زمین به جانب سده سنیه سلطان العرب و العجم سلطان مرادخان ابن السلطان سلیم خان فی اواسط ربیع الاول سنة ۹۹۸ مصحف شریف کیسه مذهب ۱ جلد

مصحف شریف مجوهر کوچک ۱ جلد
شهنامه فردوسی به خط شاه محمود که ایشان به خط میرعلی گویند ۱ جلد

خمسه نظامی

خسرو شیرین مصور

خورشید و جمشید مصور

مرقع مذهب

گلستان شیخ سعدی

کلیات اهلی

گلستان شیخ سعدی

بوستان شیخ سعدی
مخزن الاسرار
سفره زربفت
قالیچه زربفت
قالیچه لاجوردی ابریشم قطعه ۲
دستار خاقانی ... مذهب ... ۳
کجه (یعنی نمد) خراسانی قطعه ۳
پادزهر حیوانی در حقه مشبک
مومیای معدنی
اوتاق گردون نطاق مجوهر ستون[؟]

توضیح به ترکی در این باره

بفضل الله سبحانه و تعالی پادشاه عدالت عنوان سلطان مراد خان اکثر ممالک عجمی
ضمیمه مملکت عثمانی قلوب بقیه سنی دخی ضبط و تسخیر صعددایکن شاه عباس
مسند سنیه لرینه عرض عبودیت و اخلاص و باقی قلان مملکتند طرف عالی لریندن
وکاله والی اولمغه جان و دلدن راضی الوب قرداشی حیدر میرزایی بطریق الرهن ارسال
ایتمکله رجاسی خیر قبولده واقع شد.

ترجمه فارسی آن

بفضل الله سبحانه و تعالی پادشاه عدالت عنوان سلطان مراد خان اکثر ممالک عجم را
ضمیمه مملکت عثمانی کرد و با زحمت ضبط و تسخیر بقیه آن مملکت بود که شاه عباس
به مسند سنیه ایشان عرض عبودیت و اخلاص نمود و از جان و دل راضی شد که در
مملکت باقی مانده خویش به وکالت از طرف عالی (پادشاه عثمانی) والی باشد؛ از این رو
برادر خود میرزا حیدر را به طریق رهن ارسال کرد و تقاضای وی خیر قبول واقع شد (با تشکر از
دوستانم آقای ارطغرل برای ترجمه، همین طور اصلاحیه آقای شن دانشجوی ما).

بو حیدر میرزا مرض طاعندن وفات ایتدکده ابویوب انصاری جوارنده تره بنا اولنوب
(وقتی که این حیدر میرزا وفات کرد در جوار ابویوب انصاری [محل دفن «منسوب» به
ابویوب انصاری]. می گوید: حیدر میرزا فوت کرد و کنار مزار ابویوب دفن شد.

[فهرست هدایا]

مصحف شریف کسر مذهب ۱ جلد

مصحف شریف مجوهر کوچک ۱ جلد

شهنامه فردوسی به خط شاه محمود که ایشان به خط میرعلی گویند ۱ جلد

خمس نظامی

خسرو شیرین مصور

خورشید و جمشید مصور

مرقع مذهب

گلستان شیخ سعدی

کلیات اهلی

گلستان شیخ سعدی

بوستان شیخ سعدی

مخزن الاسرار

سفره زربفت

قالیچه زربفت

قالیچه لاجوردی ابریشم قطعه ۲

دستار خاقانی ... مذهب ... ۳

گنجیه؟ خراسانی قطعه ۳

پادزهر حیوانی در حقه مشبک

مومیای معدنی

اوتاق گردون نطق مجوهر ستون [؟]

توضیح به ترکی در این باره

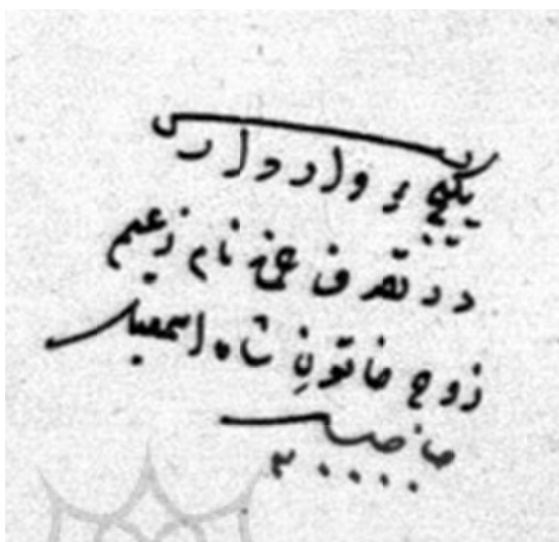
بفضل الله سبحانه و تعالی پادشاه عدالت عنوان سلطان مراد خان اکثر ممالک عجمی
ضمیمه مملکت عثمانی قلوب بقیه سنی دخی ضبط و تسخیر صددنده ایکن شاه
عباس مسند سنیه لرینه عرض عبودیت و اخلاص و باقی قلان مملکتنده طرف عالی
لریندن وکالة والی اولمغه جان و دلدن راضی الوب قرنداشی حیدر میرزایی بطریق الرهن
ارسال ایتمکله رجاسی خیر قبولده واقع شد.

ترجمه فارسی آن

بفضل الله سبحانه و تعالی پادشاه عدالت عنوان سلطان مراد خان اکثر ممالک عجم را
 ضمیمه مملکت عثمانی کرد و در صدد ضبط و تسخیر بقیه آن مملکت بود که شاه
 عباس به مسند سنیه ایشان عرض عبودیت و اخلاص نمود و از جان و دل راضی شد که
 در مملکت باقی مانده خویش به وکالت از طرف عالی (پادشاه عثمانی) والی باشد. از
 این جهت برادر خود میرزا حیدر را به طریق رهن ارسال کرد و تقاضای وی خیر قبول واقع
 شد. (با تشکر از دوستم آقای ارطغرل برای ترجمه).



بی‌مناسبت نیست سندی را هم که یک محقق ترک درباره سرنوشت یکی از
 همسران اسیرشده شاه اسماعیل اول در چالدران دیده و در تویبتر منتشر کرده
 است، بیاورم.



"نفس بی چه واردار (اسم یک ناحیه است)، در تصرف حمزه نام زعم، زوج خاتون شاه اسماعیل، حاصل ۳۰۰۰۰ منیع:

<https://twitter.com/EdipUzundal/status/۱۴۶۶۴۳۰۰۷۶۷۰۷۲۶۱?i=J۲۶۰MsehZLWFjxcduclwA&s=۰۹>

گزارشی (از سال ۱۲۳۱ ق / ۱۸۱۶ م) از ساختن دوربین در فرنگ

به مناسبت پرتاب تلسکوپ جمیزوب در این روزها، مناسب است گزارشی درباره ساختن دوربین در فرنگ را تقدیم کنیم که البته مربوط به سال‌ها پس از ساخت آن است؛ اما برای ما باز هم قدیمی است (دوران فتحعلی شاه و دقیقاً نوشته شده در سال ۱۲۳۱ ق).

از جمله آلات مخترعه، دوربین است که از چوب و شیشه اختراع نمودند. مخترع دوربین حکیم کوپرنکوس فرنگی است که او را در عصر خود فیثاغورث می‌گفتند. دوربینی که اول اختراع کرد، هرچیز صغیر را مثل کوهی در نظر ظاهر می‌نمود.

از جمله آلات مخترعه نفیسه دوربین فلک فرساست که کواکب را به آن ببینند. جمعی نقل کردند که کوب را چهار هزار مرتبه از آنچه در نظر آید، بزرگ‌تر می‌نمود.

این دوربین از مخترعات حکیم مستر نیوتن است که به رغم حکیم کوپرنکوس که در سنه ۱۰۲۸ [۹] هجری اختراع نمود [یعنی نیوتن دوربین جدیدتری ساخت که سخن درستی هم هست].

این حکیم آنچه فرنگان نقل کرده‌اند در سی سالگی به کمال رسید و چهل سال دیگر سیاحت کرد. غالبی از ولایات را سیر نمود و فرنگان را در حق او اعتقادی است که او را ارسطوی ثانی دانند.

و حکیم مزبور از آن دوربین، بسیاری از کواکب را که حکمای دیگر تشخیص نداده بودند، تشخیص داد و همه آن را رصد بسته و در تقاویم خود، بعد هریک را ثبت نموده و می‌نمایند.

و آنچه فرنگان نقل کرده بودند و در تقاویم آنها نیز ثبت می‌شود، کواکب مرصوده آن حکیم هفتادویک کواکب است که بیست و دوی آنها دنباله دارند و چهل و نه دیگر بدون دنباله‌اند؛ به تفصیل تمام در کتاب‌های آنها ثبت کرده‌اند و حقیر به اندیشه اینکه مبدا باعث انزجار گردد به تفصیل آنها نپرداخته به اشاره اجمالیه عرض نمود.

و از همین دوربین، اول کواکبی که او را دید قمر بود که در آن کوهستان و مغاره‌ها مشاهده شد، به نحوی که ارتفاع آن کوه و عمق مغاره را پیمودند و ثبت دفاتر کردند.

بعد از آن زهره را دیدند که در هر دوره کسر شود و باز تمام شود مانند بدر و هلال. و همچنین پنج کواکب دیگر دور زحل دیدند و جسمی روشن از قبیل هاله که گرد زحل دیدند.

و از مشاهده این احوال و اوضاع، آن حکیم و سایر حکمای بعد از او اعتقاد کردند که هرگاه در قمر جبال که یکی از موالید است پدیدار گشت، البته نبات و حیوان نیز در او یافت می‌شود. پس او هم مثل کره ارض محل تکون انسان و حیوان و نبات و اشجار و سایر مخلوقات این عالم است.

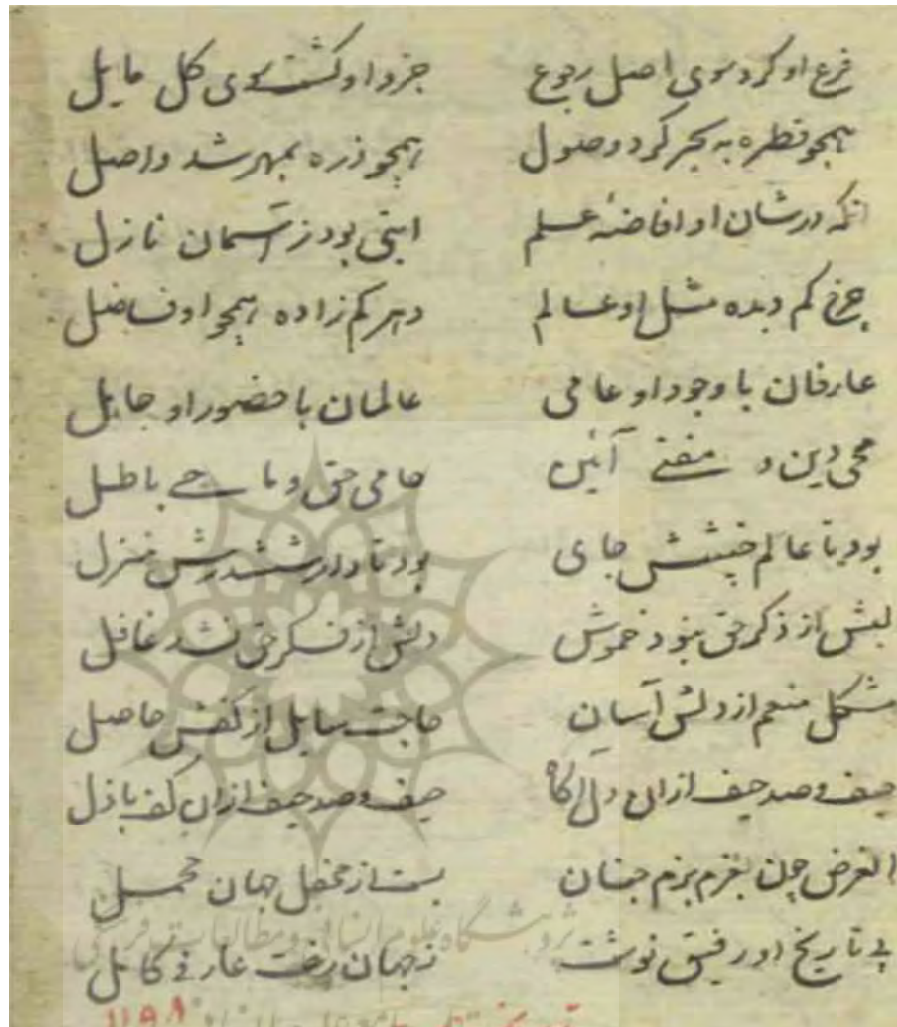
و از بدر و هلالی که در زهره به نظر آمد معلوم شد که آن نیز مثل کره قمر است که در آن موالید ثلاث متکون گردند و سیار است. دیگر کواکب دنباله‌دار بر اینها قیاس کنند. غایتش این که به علت بُعد مسافت بدر و هلالشان مرئی نگردد.

در نظر اید بزرگتر نمود این دور بین از محرمات حکیم ستر نمون است
 که بر عم حکیم کو پر نوشت که در سنه ۱۲۲۱ هجری اخراج نمود این حکیم آنچه
 فرنگان نقل کرده اند در سالیکه بکمال رسید و چهار سال دیگر سیاحت
 کرد عالمی از ولایات را سیر نمود و فرنگان را در حق او عظامی
 است که او را در سطوی نماند و حکیم مر بور از آن دور بین پسای
 از کوکب که حکمای دیگر تشخیص داده بودند اند تشخیص داد و هم
 انرا حد بسته و در تقویم خود بعد هر یک از اثبت نموده و بنامند
 و آنچه فرنگان نقل کرده بودند و در تقویم انها نیز اثبت مر شو
 کوکب مر صوره ان حکیم امشاد یک کوکب است که پست دم انها دنیا
 دارند و چهار و نه دیگر بدون دنباله اند بمشید نام در کتابهای
 انها اثبت کرده اند و حجه باذیشه که بکدام با باعث انرا خارج
 کرد بمشید انها چو حشره باشد ره اجابا به عرض نمود و در زمین دور
 پن اول کوکبی که احوال او را دیدند فرمود که در ان کوکب
 و مغار باشد شده بخوبی که ارتفاع ان کوه و عمق مناره را بمورد
 و اثبت دفاتر کردند بعد از ان زهره را دیدند که در هر دوره

ماده تاریخ وفات آقا محمد بیدآبادی

آه کز جور چرخ جان فرسا
از جفای جهان جانی طبع
اختر علم و فضل کرد غروب
ریخت بار درخت دین بر خاک
هم مدارس ز درس شد تعطیل
رفت آقا محمد از عالم
فرع او کرد سوی اصل رجوع
همچو قطره به بحر کرد وصول
آن که در شأن او افاضه علم
چرخ کم دیده مثل او عالم
عارفان با وجود او عامی
محبی دین و مفتی آیین
بود تا عالم خبیثش جای
لبش از ذکر حق نبود خموش
مشکل منعم از دلش آسان
حیف و صد حیف از آن دل آگاه
الغرض چون به عزم بزم جنان
پی تاریخ او رفیق نوشت

حیف کز دور دهر عمر کسل
از قضای سپهر سنگین دل
کوکب دین و داد شد آفل
ماند بیخ نهال شرع به گل
هم مساجد ز وعظ شد عاطل
عالم علم گشت بی عامل
جزو او گشت سوی کل مایل
همچو ذره به مهر شد واصل
آیتی بود ز آسمان نازل
دهر کم زاده همچو او فاضل
عالمان با حضور او جاهل
حامی حق و ماحی باطل
بود تا دارش شد درش منزل
دلش از فکر حق نشد غافل
حاجت سایل از کفش حاصل
حیف و صد حیف از آن کف باذل
بست از محفل جهان محمل
ز جهان رفت عارفی کامل (۱۱۹۸)



شعری در نکوهش مشروطه‌نمایی

جنگی از دوره مشروطه به دست آمد که شعر زیر در نکوهش مشروطه‌نمایی در در قالب بحر طویل آمده است. مضامین آن جالب و نوعی نقد شاعرانه از اوضاع جاری است.

اسلام از اول ز سر غضب فدک رفت ایران به کف روس ز سر حد اتک رفت
 مشروطه ایران ز سر حکم نمک رفت آزادی مردم ز گرانی چرک رفت
 غیرت ز خلائق زیکی خوردن چک رفت

مشروطه نما داد وطن را همه بر باد بنیاد گرامی وطن گنبد ز بنیاد
 ناموس وطن کرده در این مرحله آزاد افسوس ز مشروطه و مشروطه نما داد
 کز ظلم و ستم آه خلیق به فلک رفت

قانون اساسی همه در بردن اموال احزاب سیاسی همه در فکر زر و مال
 پیران کلاسی به زن فاحشه دلال نوباوه لاسی به فُکل بندی و دسمال
 زین عادت نو خون جوانها به سمک رفت

جمعی ز جهالت همه در گوشه خزیدند قومی به ضلالت ز شرف جمله رمیدند
 فوجی ز طمع از پی غارت بدویدند حزبی ز جفا پرده ناموس دریدند
 تا ملکت صد قرن ز ترس دکنک رفت

مشروطه بخواندیم به تقلید اروپا راندیم شبان را ز گله گرگ صفت ما
 جنبش بنمودیم ز بی علمی و غوغا همسایه قوی گشت از این جنبش بیجا
 نابرده ثمر بین به سر ما چه کلک رفت

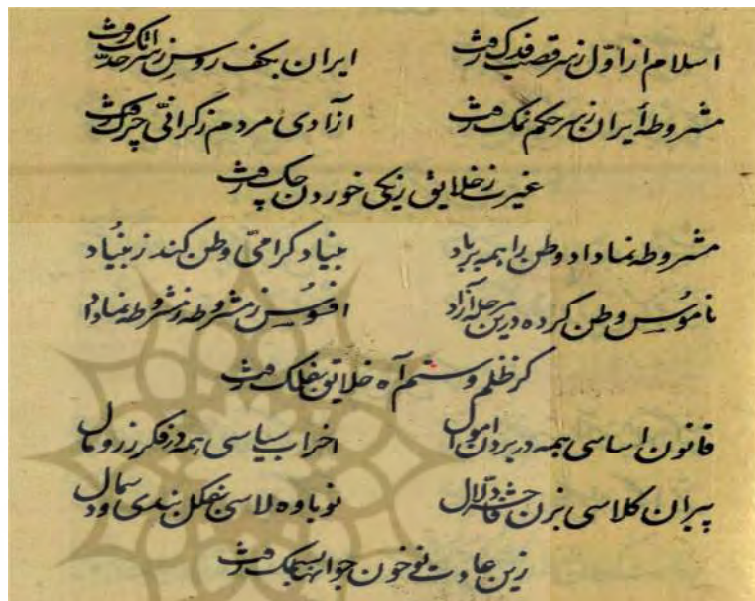
مشروطه طلب در پی تحصیل شرف شد آزادی جو در غم و اندوه و اسف شد
 ایرانی صادق به بر تیر هدف شد غارت گر ظالم ز پی درّ و صدف شد
 مشروطه نما در پی تاراج ملک رفت

تجار همه فکر کلاه دگرانند اصناف خموش آن که پناه دگرانند
 طلاب پی مسند و جاه دگرانند حکام به دنبال گناه دگرانند
 تا دولت و ملت به کف خاله زنک شد

یک قوم بچاپیده رعیت که سپاهیم یک طایفه قاپیده که ما حافظ راهیم
 یک فرقه مجاهد شد کز حزب الهیم جمع دگرآماده که از لشکر شاهیم
 زین غائله اموال رعیت به کتک رفت

حس رفته ز مردم شده غیرت ز خلیق هر فرد به فرد دگری مانع و عایق
 زین وهله به مردن همگی مایل و شایق دشمن ز چنین مرحله ما را شده قایق
 رفتست وطن باز بگو رفت درک رفت

آن یک به وکالت همه خلق بدوشید وان یک به وزارت همه ایران بفروشید
آن یک به تمنای حکومت بخورشید دیگر به تقاضای ایالات بجوشید
تا نیزه همسایه قوی تر به هتک رفت



اجازه اجتهاد و تعیین حاکم شرع از طرف آیت الله محمد کاظم خراسانی [از عالمان روحانی مدافع مشروطه] برای منطقه درگذر

اجازه زیر از سوی آیت الله محمد کاظم خراسانی صاحب کفایه برای یکی از شاگردانش به نام شیخ محمد رضا درجری صادر شده و از جهاتی استثنایی و متفاوت است. جزئیاتی که در آن از نظر تأیید علمی و اخلاقی وی آمده است، نیز اعتماد علمی به او و اینکه اگر در نجف می ماند، از «فحول و اوتاد عصر می شد» و اکنون هم ملک قدسیه استنباط یا همان اجتهاد را دارند، و از این جهت «از علماء لازم الاتباع شرع اقدس می باشند»، نیز تأکید بر اینکه والدین او و مردم محل درخواست بازگشت وی را داشته اند، به ویژه که در آن منطقه عالمی وجود نداشت، از نکات جالب این اجازه نامه است. از آن جالب تر با اشاره به اینکه اکنون در حال حرکت هستند، تأکید بر لزوم اطاعت از وی در مقام حاکم شرع و درخواست از مردم برای پیروی از او و اینکه اگر پیروی احکام و تصرفات ایشان را

نکنند، اقدام شان «موجب سخط صاحب شرع» خواهد شد، این اجازه را به شکل فرامینی حکومتی درآورده است. تصویر این اجازه نامه - چنان که از بالای آن پیداست - در گروه واتساپی، «مرکز النجف الاشرف» آمده است (جعفریان).

بسم الله الرحمن الرحيم

بر عموم اخوان مؤمنین از اخیار و اهالی درجز و سایر آبادی های آن صفحه معلوم باد که جناب مستطاب عماد العلماء العاملين و سناد الفقهاء الكاملین، فخر و قدوة المدققین، جمال الملة والدين، حاوی الفروع و الاصول، جامع المنقول و المعقول، الفاضل الكامل العدل الصفی و العالم العامل الورع التقی عمدة المجتهدین شریعتمدار آقا شیخ محمدرضای درجزی - زاد الله فی فضله و تقواه - در این چند سال که در قبة الاسلام نجف اشرف بودند، با استعداد تمام و ریاضیت شرعی و مشاقق عظیمه و حسن تأیید الهی - تعالی شأنه - مشغول به تحصیل علوم شرعی در کمال مراتب علمی و عملیه، در محضر اساتید کرام و اغلب در حوزه درس حقیر استفاضه داشته، بحمد الله به اقصی درجه مرام از اصول و فقه نایل گردیده، بلکه قدسیه استنباط را دارند، و الیوم از علماء لازم الاتباع شرع اقدس می باشند، و احکام و تصرفاتی که وظیفه حاکم شرع است از جناب ایشان هم نافذ و واجب العمل است، و نظر به مراتب علمی و استعداد حالیه جناب ایشان خاطر احقر هیچ راضی به مراجعت ایشان نبود، و می خواست در نجف اشرف بمانند، و از فحول و اوتاد عصر شوند؛ ولی سفارش اکید والدین ایشان و خواهش مردم ولایت و از قرار مذکور نبودن عالم و من به الکفایه در آن صفحه، احقر را ملجاء به رخصت جناب ایشان کرد، و این ایام در جناح حرکت هستند. ان شاء الله تعالی به سلامت برسند، و به تأییدات خاصه الهی صرف اوقات در ترویج دین مبین و قضاء حوائج مسلمین و اعلاء کلمه حق فرمایند، و اخوان مؤمنین - وفقهم الله تعالی - نیز در تکریم و تمجید و اطاعت جناب ایشان موفق گردیده، و انفاذ احکام و تصرفات شرعی ایشان را که وظیفه حاکم شرع است، فریضه اکیده بر ذمه خود شمارند، و نعوذ بالله رد و نقض حکم و تصرف جناب معظم له - سلمه الله تعالی - موجب سخط صاحب شرع - سلام الله علیه - بدانند. فطوبی لمن قد سلك معه فی صراط الحق و انقذ نفسه من شفا جرف الهلکات و السلام علی اخواننا المومنین، حرر عن الاحقر الجانی محمد کاظم الخراسانی

رابطه فقهاء الدنيا و سلاطين الدنيا از دید یک عالم عصر صفوی

محمد صالح مازندرانی (م ۱۰۸۱ یا ۱۰۸۶) پس از نقل مطالبی از غزالی (از احیاء، ۲/۱) درباره «فقهاء الدنيا» که فتوای قتل دیگران را می دهند و آن افراد به فتوای اینان و با «سیف سلاطین الدنيا» کشته می شوند، می نویسد:

غزالی در مذمت فقهاء افراط کرده، و بسا خود گرفتار فقیهانی بوده که این ویژگی را داشته اند. در واقع او خبر از احوال برخی از فقیهان روزگار ما [دوره صفوی] داده که خود را به فقه منتسب کرده، مطالبی از کتاب های علمای قدیم سر هم کرده، آنها را وسیله توسل به سلاطین، و تقرب به سفیهان و اخوان الشیاطین کرده اند.

او می افزاید: غزالی نخستین کسی نیست که آنها را مذمت می کند؛ چراکه مذمت علمای بد، در احادیث معصومان ما هم آمده است. طبعاً او هدفش مذمت همه فقیهان نیست؛ چراکه فقیهی که عامل به دین و اخلاق مدار و آمر به معروف و ناهی از منکر است، وارث انبیا و در شمار صدیقین و در آخرت از مقربین است (شرح کافی، ۱۵/۲؛ نیز بنگرید: الدرر النجفیه، شیخ یوسف بحرانی، ۵۶/۲).

عبارت محمد صالح مازندرانی این است:

أقول: لقد أفرط فی ذم الفقهاء و كأنه ابتلی بالفقهاء الموصوفین بالصفات المذكورة أو أخبر عن حال من ینسب نفسه إلى الفقه فی عصرنا هذا، حیث یجعل ما التقطه من كتب العلماء ذریعة إلى التوسل بالسلاطین و التقرب إلى السفهاء و إخوان الشیاطین و لیس هو أول من ذمهم بذلك؛ لأن ذم علماء السوء متواتر من طرق أهل العصمة علیهم السلام، و لیس غرضه ذم الفقهاء علی الإطلاق؛ إذ الفقیه العالم بالمدین العامل الرکی الأخلاق السورع الأمر بالمعروف و الناهی عن المنکر من ورثة النبیین و معدود من الصدیقین، و هو فی الآخرة من المقربین).

ملا محمد صالح مازندرانی کمی بعد به مناسبت نقل این روایت در کافی که امام باقر (ع) فرمودند: «من طلب العلم لیباهی به العلماء أو یماری به السفهاء أو یصرف به وجوه الناس إلیه، فلیتبوأ مقعده من النار، و إن الرئاسة لا تصلح إلا لأهلها»، در شرایط فقیهی که شایسته ریاست باشد، می گوید:

و هم الفائزون بالنفوس القدسية، و العالمون بالقوانين الشرعية، و العاملون بالسياسات المدنية، و المتصفون بالملكات العدلية، و الآخذون بزمام نفوسهم و قواها [فی] سبيل الحق على نحو ما تقتضيه البراهين الصحيحة العقلية و النقلية. و بالجملة، إنما تصلح الرئاسة لمن يكون حكيما عليما شجاعا عفيفا سخيا عادلا فهیما ذكيا ثابتا ساكنا متواضعا، رقيقا رقيقا، حبيبا سليما، صبورا شكورا قنوعا ورعا وقورا، عفوا مؤثرا مسامحا، صديقا وفيما شفيقا مكافئا متوددا، متوكلا عابدا زاهدا موقنا، محسنا بارا قابضا، لجميع أسباب الاتصال بالحق، مجتنباً عن جميع أسباب الانقطاع عنه. فمن اتصف بهذه الفضائل و انقطع عن أضرارها من الرذائل وقعت الألفة بين عقله و نفسه و قواه، فيصير كل ما فيه نورا إلهيا، و يحصل لاجتماع هذه الأنوار هيئة نورانية يشاهد بها ما فی عالم [الملك و] الملكوت، و ينتظم بها نظام أحواله، و يستحق الخلافة الإلهية، و الرئاسة البشرية فی عباده و بلاده، و وجب عليهم الرجوع إليه فی امور الدين و الدنيا، و أخذ العلوم منه و التسليم لأمره و نهيه و الاتباع لقوله و فعله. و من لم يبلغ هذه الدرجة و لم ينزل فی هذه المنزلة و المرتبة و تقلد الرئاسة، فهو من الجبت و الطاغوت)

شيخ يوسف بحرانی (م ۱۱۸۶) پس از نقل عبارت مازندرانی می گوید:

اقول: انظر أيدك الله تعالى إلى ما في هذا الكلام من الصراحة فيما ادعينا في المقام، و ما يشترط في ذلك النائب عن الإمام عليه السلام مما لا يكاد يوجد إلا في نواذر الأيام (الدرر النجفية، ۵۸/۲).

پرسش فقهی شاه عباس اول و پاسخ آن

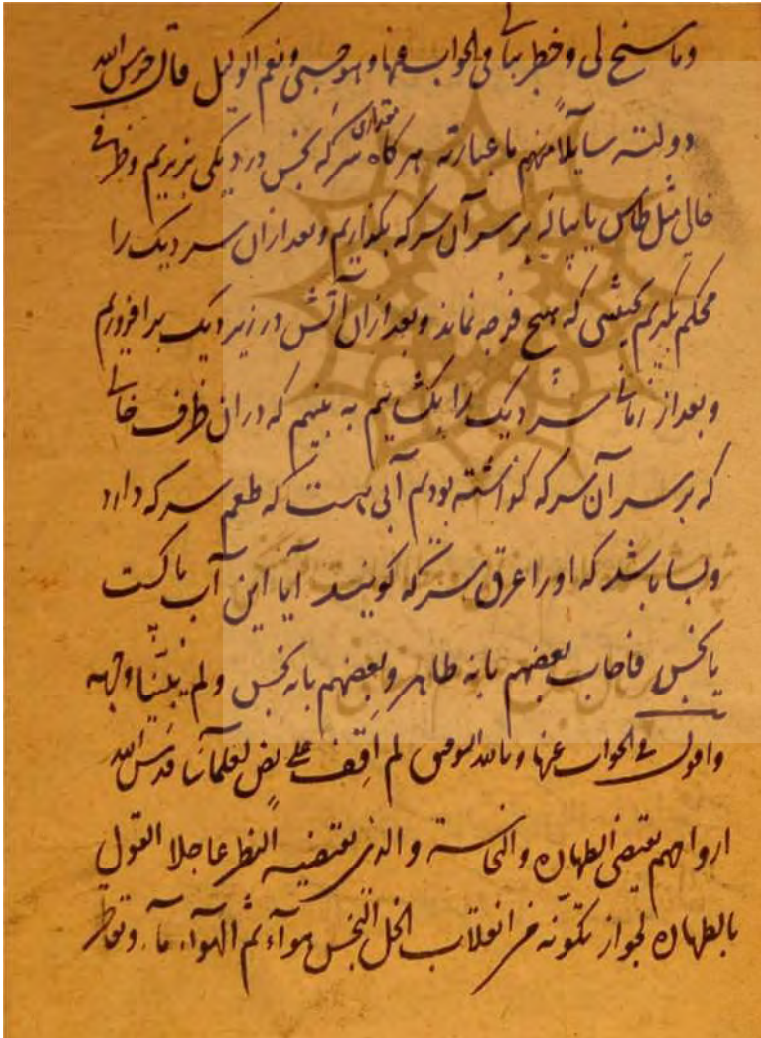
... و بلغنی ان الخاقان الاعظم خلد دولته، ذات يوم سأل العلماء الذين كانوا معه و حضروا عنه عن مسألة فأجاب عنها بعض منهم بنقيض ما أجاب عنها بعض آخر، و ها أنا اذكر المسألة التي سألهم عنها بلفظه الاشرف و ما سئح لي و خطر بيالي في الجواب عنها و هو حسبي و نعم الوكيل:

قال حرس الله دولته سائلا ما عبارته:

هرگاه مقداری سرکه نجس در دیگی بریزیم و ظرفی خالی مثل طاس یا پیاله بر سر آن سرکه بگذاریم، و بعد از آن سر دیگ را محکم بگیریم، به حیثی که هیچ فرجه نماند، و

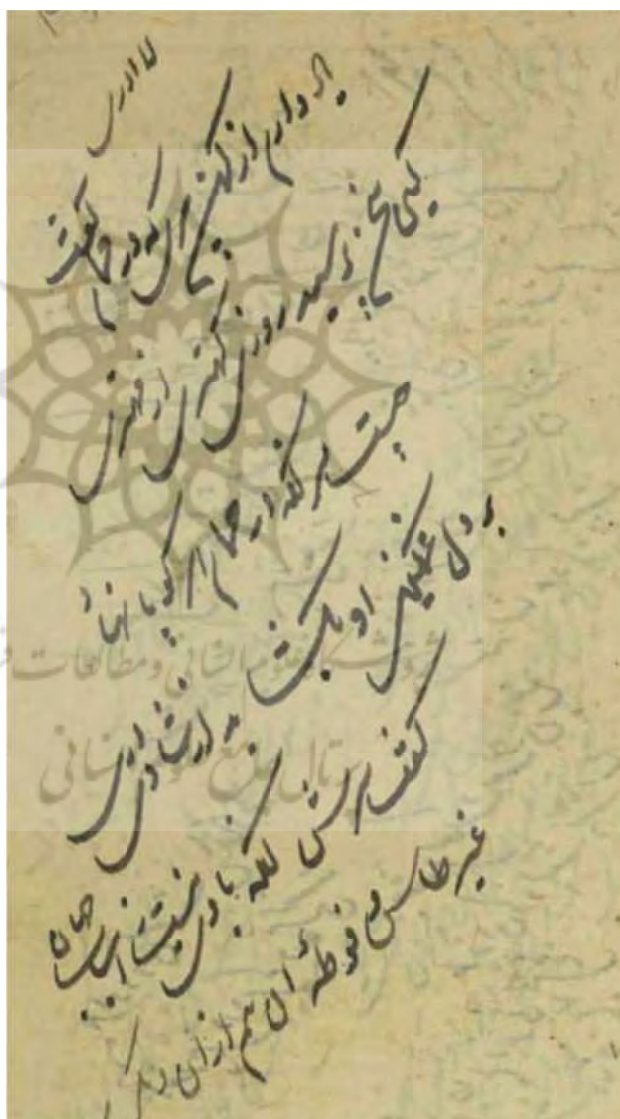
بعد از آن آتش در زیر دیگ برافروزیم و بعد از زمانی سردیگ را بگشاییم ببینیم که در آن ظرف خالی که بر سر آن سرکه گذاشته بودیم، آبی هست که طعم سرکه دارد و بسا باشد که او را عرق سرکه گویند، آیا این آب پاک است یا نجس؟

فأجاب بعضهم بانه طاهر وبعضهم بأنه نجس، ولم یبینا وجهه و اقول فی الجواب ... [که حکم به طهارت آن می دهد، چون «صورت نوعیه» آن و طبعاً اسم آن تغییر کرده است] (نسخه ۵۳۶ مدرسه صدر) (۱۴۰۱/۲/۸).



فکر آزاد در حمام

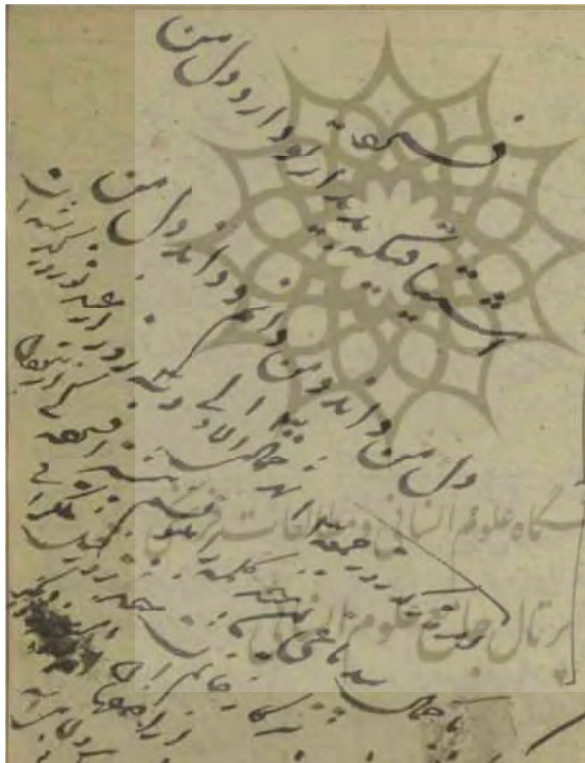
یاد دارم از کهن پیری که در حمام گفت
چیست سر آنکه در حمام هر کو پا نهاد
گفت سرش آنکه یادی نیست ز اسباب
کین سخن پرسید روزی کهتری از مهتری
بر دل غمگین او بگشاید از شادی دری
غیر طاس و فوطه‌ای، آن هم از آن دیگری



دل‌تنگ خانم

فرد

اشتیاقی که به دیدار تو دارد دل من دل من داند و من دانم و داند دل من
امروز که روز جمعه ۱۳ شهر جمادی الاولی ۱۳۰۰ و سه روز از عید نوروز گذشته است، با
کمال بی‌دماغی این چند کلمه را می‌نویسم. بیشتر افسردگی از نبودن سرکار خانم است.
چند روز قبل تلگرافی از اصفهان آمد که چند روز دیگر بیرون می‌آید.



۱۰۴

آینه پژوهش | ۲۰۶

سال ۳۵ | شماره ۲

خرداد و تیر ۱۴۰۳

استقبال چهار شاعر از بیتی که شاه عباس سرود

نواب گیتی ستان:

دانی که سرخ‌گشت چمن‌ها نه از گل است آتش فتاد در چمن، از آه بلبل است

شیخ بهاء الدین علیه الرحمه:

آن جامه کبود که بر دوش بلبل است
میرداماد علیه الرحمه:
خاکستری ز آتش بیدادی گل است

پر نیست آن که بر تن مجروح بلبل است
صفی قلی بیک:
تا پر نشسته ناوک بیدادی گل است

آن خوش نقاب غنچه که بر عارض گل است
میرزا صایب علیه الرحمه:
از پرده های دیده خونبار بلبل است

آن شبنمی که بر ورق نازک گل است
(مجلس، ۱۷۳۵۴ (سنا ۱۱۷۴)، فریم ۱۳۴)
دردانه های اشک گهربار بلبل است

